تحلیلی بر حقوق بنیادین در قانون اساسی ایران (۱)

حق تعیین سرنوشت مردم

دکتر علیرضا دبیرنیا *

چکیده

حق تعیین سرنوشت مردم در قانون اساسی ایران که از درون یک انقلاب سیاسی و با انحلال رژیم سلطنتی و جایگزین کردن نظام جمهوری شکل گرفت، از نقاط کلیدی در قانون اساسی ایران است. این تحول عظیم در حوزه حقوق اساسی به نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران تبدیل شد و برای اولین بار در تاریخ ایران، جایگاه مردم را به عنوان خالقان قدرت سیاسی مطرح کرد.

عینیت یافتن حقوق اساسی در هر جامعه‌ای مستلزم وجود عناصر مهمی مانند «رویکرد مردم به حقوق اساسی به عنوان یک حق طبیعی و مستقل از دولت»، «حقوق اساسی به عنوان بخش تفکیک‌ناپذیر از شأن و کرامت ذاتی انسان»، «وجود فرهنگ دموکراتیک در روابط میان مردم»، «شناسایی اصل عدم حاکمیت احدی بر دیگری»، «شناسایی مردم در جایگاه سازندگان قدرت سیاسی مشروع» و «شناسایی نظام نمایندگی به عنوان تنها ابزار مشروع در اداره امور کشور» است.

واژگان کلیدی: حقوق بنیادین، قانون اساسی، حق تعیین سرنوشت، حاکمیت.

* وکیل دادگستری و عضو هیأت علمی دانشگاه

مقدمه

حقوقدانان اعم از اســـتادان رشته های مختلف حقوق و وکلای دادگستری به دلیل تخصص، حرفه، درک مفاهیم حقوقی و فرصتی که در اختیار آنان قرار دارد، در تبیین حقوق و آزادی‌های مندرج در قانون اساســـی و پاسداری از آن، از مسئولیت خطیری برخوردارند. این مسئولیت در نگاه اول متوجه عموم است و تمامی اشخاص و گروه‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد اما در یک رویکرد تخصصی، جامعه حقوقدانان می‌توانند به طور مؤثر در راستای حفظ ارزش‌های مندرج در قانون اساسی و تضمین حقوق ملت تلاش کنند. بدیهی است تحقق این رسالت مهم مستلزم کوشش حقوقدانان در تبیین، آموزش و ترویج مفاهیم حقوق اساسی است.

در این تحقیق مباحث مربوط به صلاحیت و جایگاه مردم در تولید قدرت سیاسی- در راستای ایجاد یک نظام سیاسی جدید و مشروعیت بخشیدن به آن- مورد کنکاش قرار می‌گیرد. حق تعیین سرنوشت مردم در قانون اساسی ایران که از درون یک انقلاب سیاســـی و با انحلال رژیم سلطنتی و جایگزین کردن نظام جمهوری شکل گرفت، از نقاط کلیدی در قانون اساســـی ایران است. این تحول عظیم در حوزه حقوق اساسی به نقطه عطفی در تاریخ سیاســـی ایران تبدیل شـــد و برای اولین بار در تاریخ ایران، جایگاه مردم را به عنوان خالقان قدرت سیاسی مطرح کرد. در این نوشتار، حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق بنیادین و با تمرکز بر اصل اول قانون اساسی مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۱- استقرار نظام استبدادی در سایه فرهنگ غیر دموکراتیک

حاکمیت پادشاهان و نظام‌های استبدادی بخش مهمی از تاریخ ایران از عصر باستان تا پایان دوره پهلوی را تشـــکیل می‌دهد اما نکته قابل تأمل این است که در طول این دوران معمولاً برای عموم مردم این ســـؤال مطرح نمی‌شـــد که به چه دلیل و بر کدام مبنا باید از حکومت پادشاه و قوانین آن پیروی کنند؟

ورود به عصر مدرن و ظهور مفاهیم حقوق اساسی در عرصه بین الملل هم نتوانست به شناسایی حق بر تعیین سرنوشت به عنوان یک حق طبیعی برای مردم منجر شود؛ با این که در اســـناد بین‌المللی حقوق بشر جایگاه ویژه ای برای حق تعیین سرنوشت

انســـان در نظر گرفته شـــده بود و کشـــور ایران نیز به عنوان عضوی از سازمان ملل متحد ظاهراً متعهد به رعایت حقوق اساســـی ملت بود و به برخی از کنوانسیون های بین‌المللی نیز پیوسته بود.

در مقدمه و مواد ۳،۲،۱ و۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشـــر تصریح شـــده است: «ما مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی اعلام می‌کنیم»، «تمام افراد بشـــر آزاد متولد می‌شـــوند و از لحاظ حیثیّت و حقوق با هم برابرند»، «هر فرد می‌تواند بدون هیچ گونه تمایز از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است بهره‌مند گردد»، «هر فرد حق زندگی، آزادی و امنیّت شخصی دارد»، «هر فرد حق دارد که در اداره عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید»، «هر فرد حق دارد با تساوی شرایط به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.»

در مقدمه و مواد ۳ و ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تأکید شده است: «شناسایی حیثیّت ذاتی و حقوق یکسان و غیرقابل انتقال کلیه اعضای خانواده بشری مبنای آزادی، عدالت و صلح در جهان اســـت و حقوق مذکور ناشـــی از حیثیّت ذاتی شخص انسان است»، «دولت های طرف این میثاق متعهد می‌شوند که تساوی حقوق زنان و مردان را در اســـتفاده از حقوق مدنی و سیاسی پیش بینی شده در این میثاق تأمین کنند»، «هر انســـان عضو اجتماع، حق و امکان خواهد داشـــت بدون هیچ یک از تبعیضات و بدون محدودیت غیر معقول در اداره امور عمومی بالمباشـــره یا بواسطه نمایندگانی که بطور آزاد انتخاب می‌شوند شرکت نماید.»

مواد احصاء شده در اســـناد بین‌المللی حقوق بشر که به روشنی بر حقوق بنیادین انســـان تأکید داشت همانند برخی از اصول مهم قانون اساسی مشروطه، قادر نبود تا حقوق اساسی را برای مردم به ارمغان بیاورد زیرا قرن ها بود که نظام بردگی و استبداد در جامعه وجود داشت، رشد کرده بود، به یک امر طبیعی تبدیل شده بود، در اعماق وجودی و شـــخصیت مردم نفوذ کرده بود و در قالب یک فرهنگ مستقر درآمده بود به نحوی که تمیز میان آزادگی و بردگی برای بسیاری از مردم دشوار بود. گسست از خوی بردگی نیاز به یک انقلاب در حوزه اندیشه داشت زیرا ارزش‌های فرهنگی مستقر

و ساختارهای سیاسی- حقوقی جملگی فرد را به موجودی تابع تبدیل می‌کرد. فرآیند اجتماعی شـــدن و تمرکز بر عنصر پیروی نیز از سنّت های غالب جامعه بود به نحوی که رابطه معناداری میان حق بر زندگی و تبعیّت وجود داشت.

۲- شناسایی حق بر انقلاب با استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران

انحلال نظام شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران توسط مردم موجب شد تا حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق طبیعی مورد شناسایی قرار گیرد. قدر متیقن این اســـت که با اقدام ملت در سرنگونی نظام ســـابق، عملاً حق بر انقلاب به عنوان یک حق بنیادین و بخش جدایی‌ناپذیر از حق تعیین سرنوشت مورد شناسایی قرار گرفت. به عبارت دیگر نه تنها هیچ ابزار سیاســـی و حقوقی برای ایســـتادگی در مقابل نظام سلطنت وجود نداشت بلکه کوچکترین فعالیت مردم در نقد قدرت سیاسی مستقر به منزله اقدام علیه امنیت کشور، بر هم زدن نظم عمومی و یا تشویش اذهان عمومی تلقی شده و به شدّت با آن برخورد می‌شد به نحوی که از حق تعیین سرنوشت نامی بیش نمانده بود. بدیهی است در چهارچوب یک نظام استبدادی و مبتنی بر حق حاکمیت پادشاه، مردم در اداره امور کشور نقشی تعیین‌کننده نداشتند و تبعیت کامل از نظام سیاسی و اعلام وفاداری به حاکم از شروط لازم در بهره‌مندی از حق بر زندگی بـــود. در این وضعیت، مردم با رهبری حضرت امام (ره) و بدون توجه به الزامات نظام سیاسی- حقوقی مستقر، به حق بر انقلاب دست یافتند و آن را در تاریخ ایران به ثبت رساندند.

بدیهی است نظام سیاسی- حقوقی با بهره‌مندی از قدرت سیاسی، الزامات قانونی و ابزارهای فرهنگی، هر اندیشـــه‌ای مغایر با اشرافیت فکری مستقر را سرکوب می‌کرد و اصولاً تعیین سرنوشت مردم از صلاحیت‌های قطعی پادشاه تلقی می‌شد که با مصلحت حاکم تعریف می‌شـــد. بنابراین بطور اجتناب ناپذیر و برای برون رفت از ســـلطه یک نظام اســـتبدادی، توسل به یک انقلاب سیاسی به عنوان یک حق بنیادین مورد توجه قرار گرفت و شـــخصیت برجسته‌ای مانند حضرت امام(ره) با پیروی از تعالیم دینی به خصوص الگوبرداری از قیام حضرت اباعبدالله الحســـین علیه السّـــلام توانست حق بر انقلاب را به عنوان یک حق بنیادین و بخش جدایی‌ناپذیر از حق تعیین سرنوشت مردم

معرفی کند. از این مقطع تاریخی اســـت که برای اولین بار و پس از گذر از نظام‌های بردگی و اســـتبدادی، مردم در جایگاه سازندگان انحصاری قدرت سیاسی مشروع قرار گرفتند و قانون اساســـی جمهوری اسلامی ایران به عنوان محصول اراده مردم اعتبار یافـــت. بدین ترتیب حق بر انقلاب به عنوان مقدمه لازم جهت تدوین قانون اساســـی مورد شناسایی قانونگذار اساسی قرار گرفت.

قدر متیقن این اســـت که قانون اساسی جمهوری ایران زمانی اعتبار یافت که حق بر انقلاب به عنوان یک حق بنیادین و در راســـتای تضمین حقوق اساسی مردم مورد شناســـایی قرار گرفت و در غیر این صورت بدون تجویز حق بر انقلاب به عنوان یک حق بنیادین، نظام ســـلطنت و ســـاختارهای حقوقی همچنان بـــه حیات خود ادامه می‌دادند. به عبارت دیگر رابطه مستقیمی میان «شناسایی حق بر انقلاب»، «انحلال نظام ســـلطنت» و «اعتبار قانون اساسی مصوب۱۳۵۸» وجود دارد و تا زمانی که حق بر انقلاب به عنوان یک حق بنیادین مورد شناسایی قرار نگیرد ظاهر در این است که قانون اساسی مشروطه به قوّت خود باقی مانده است و هیچ اثر قانونی بر قانون اساسی ســـال ۱۳۵۸ مترتب نخواهد بود. بر همین اســـاس حضرت امام (ره) با شجاعت، حق تعیین سرنوشت را به عنوان یک حق الهی معرفی کرد که از درون آن، حق بر انقلاب به عنوان یک حق بنیادین مورد شناسایی قرار گرفت.

۳- استقرار نظام نمایندگی با تشکیل مجلس مؤسسانِ منتخب مردم

در تبییـــن مبانی حق بر انقلاب، این نکتـــه مورد توجه قرار می‌گیرد که تمام مردم برابر و آزاد هســـتند و هیچ فردی حق ندارد قدرتی را بدون رضایت اشخاص بر آن ها اِعمال کند زیرا اعتبار حکومت از رضایت مردم تحصیل می‌شـــود و بر همین اســـاس خوشـــبختی اعضای جامعه باید اولین قانون هر حکومت باشد.[1] قدر متیقن این است که آزادی به عنوان پدیده ای تفکیک ناپذیر از وجود انســـان است که از طریق انعقاد قرارداد اجتماعی مورد تضمین قرار می‌گیرد.[2]

قدرت سیاسی که انعکاسی از قدرت مردم است منحصراً از طریق توافق اجتماعی و

1.Lakoff,S.(2006), Liberalism in America: Hartz and his Critics, Routledge Press, P. 21.

۲. روسو، ژان ژاک (۱۳۸۹)، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان، نشر آگاه، چاپ پنجم ، ص۲۷

به منظور تأمین خیر عمومی تشکیل می‌شود[۱] به نحوی که رضایت حکومت شوندگان به عنوان بنیان نظام سیاسی در نظر گرفته می‌شود و حکومت به پشتیبانی ارادهٔ مردم قـــادر خواهد بود تا منافع گروه‌های اجتماعی مختلف را تأمین نماید.[۲] به عبارت دیگر برای تضمین حقوق اساسی، مردم در چهارچوب یک قرارداد اجتماعی آزاد، به تأسیس نظام دموکراتیک می پردازند تا اشخاص بتوانند منافع برابر را در جامعه جستجو نمایند.[۳] هنگامی که قدرت سیاسی از درون یک قرارداد اجتماعی شکل گرفت، توافق‌کنندگان در بارهٔ مهم ترین مسائل مانند ارزش‌ها و ماهیت نظام سیاسی تصمیم می‌گیرند.[۴] بنابراین تضمین حقوق بنیادین مستلزم این است که منشأ قدرت سیاسی به مردم مستند شود و اصل مشارکت سیاسی مردم در ادارهٔ امور جامعه مورد شناسایی قرار گیرد.[۵]

با توجه به موارد مطروحه، رابطه معناداری میان تشـــکیل نظام‌های دموکراتیک و تضمیـــن حق حاکمیت مردم وجود دارد به نحوی که با فقدان اصول و ســـاختارهای دموکراتیک در هر نظام سیاسی، معمولاً نقض حقوق بنیادین شهروندان امری اجتناب ناپذیر است[۶] و به همین دلیل است که ضرورت دارد آرای مردم در مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی به عنوان یک معیار و بنیان انحصاری در قانون اساسی ایران در نظر گرفته شـــود. بر همین اساس با انحلال نظام پادشاهی، مردم در جایگاه خالقان قدرت سیاســـی تصمیم گرفتند تا حق تعیین سرنوشت خود را به نحوی که مایلند تعریف و تعیین کنند. قانون اساسی تأکید کرده است که مجلس خبرگان متشکل از نمایندگان مردم، مأموریت یافت تا به نمایندگی از مردم به تدوین قانون اساسی بپردازد. بدیهی است مجموعه اصول قانون اساسی اعتبار خود را از آرای مردم کسب کرده است و در

1. Passavant, P.A. (2009), We Shouhd Be Liberals at least, Sage Press, p. 17.

2. Forster, G. (2005), Jhon Locke's Political of Moral Consensus, Cambridge-University Press, p. 219.

3. Linklater, A.(2007), Critical Theory & World Politics: Citizenship Sovereignty & Humanity, Routledge Press, P.18.

4. Dionisopoulos, P.A.(1970), The Government of the United States, Charles Scribner`s Sons Press, P.9.

۵. بشیریه، حسین(۱۳۸۳)، جامعه شناسی سیاسی، نشر نی، چاپ دهم، ص ۲۹۹ .

6. Griffin, S. M. (1996), American Constitutionalism: From Theory to Politics, Prinstone University Press, P. 19.

این فرض وقتی بنیانِ مجلس مؤسســـان از آرای مردم است قدر متیقن این است که اعتبار تمامی اصول قانون اساسی نیز از آرای مردم نشأت گرفته است. بنابراین توزیع هر گونه قدرت سیاســـی یا اعطای اختیارات به قوا و ســـایر نهادهای مندرج در قانون اساسی منحصراً در چهارچوب یک نظام نمایندگی معتبر خواهد بود.

وقتی از مفهوم نمایندگی ســـخن به میان می آید، مجلس مؤسســـان که کارویژه اش تدوین قانون اساســـی است، شأنی غیر از نمایندگی ملت ندارد و به تبع آن، نظام سیاسی مبتنی بر نظام نمایندگی نمی‌تواند قدرتی خارج یا فراتر از نمایندگی را مورد شناسایی قرار دهد. بنابراین مجلس مؤسسان که از بنیان و ماهیت نمایندگی برخوردار است قادر نیست هیچ ساختاری غیر از نمایندگی را تولید کند و یا به ساختاری خارج از نظام نمایندگی اعتبار بخشـــد. نقطه قوّت نظام جمهوری اسلامی ایران نیز در نظام نمایندگی نهفته است، زیرا تمامی اصول قانون اساسی با هر جایگاه و ارزشی منحصراً از بنیانی تحت عنوان نمایندگی تشکیل شده است و بر همین اساس هر گونه تفسیر از حقوق ملت لزوماً با در نظر گرفتن جایگاه مردم به عنوان اصیل و کارگزاران نظام در جایگاه نماینده ملت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴- آثار ناشی از ماهیتِ نمایندگی مجلس مؤسسان

شناسایی نظام نمایندگی به عنوان بنیانِ مجلس مؤسسان دارای آثار و نتایج زیر است:

اولاً مردم در چهارچوب یک نظام نمایندگی، مجلس مؤسســـان را خلق کردند تا به نیابت از سوی آنان به تدوین قانون اساسی بپردازد و به همین دلیل مجلس مؤسسان منحصراً از شأن نمایندگی برخوردار است و شأن دیگری برای آن متصور نیست.

ثانیاً وقتی شـــأن نمایندگی برای مجلس مؤسسان مطرح می‌شود یعنی تمام اعتبار و قدرت خود را از آرای مردم کســـب کرده اســـت، لذا ماهیتی غیر از نمایندگی ملت برای این مجلس متصور نیســـت. بدیهی است مردم به نمایندگان خود اجازه دادند تا نســـبت به تدوین قانون اساســـی اقدام کنند و نتیجه منطقی آن، این است که اعتبار تمامی اصول قانون اساسی از آرای مردم است و هیچ منبع دیگری برای اعتباربخشی به مجموعه اصول قانون اساســـی پیش‌بینی نشـــده است. بدین ترتیب تمامی مظاهر قدرت در قانون اساسی منحصراً در جایگاه نمایندگی ملت ایران قرار دارند تا جایی که

در مقدمه قانون اساســی تصریح شده است: «قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود آماده می کند.» بر همین اساس تمامی قوا، نهادها و کارگزاران، اعتبارشان را از آرای مردم کسب می‌کنند. در اصل یکصد و هفتم نیز تأکید شــده است که بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند.

۵- آرای مردم در جایگاه بنیانِ قانون اساسی

از یک ســو در ســاختار یک نظام سیاسی، افراد به عنوان شــهروند در نظر گرفته می‌شوند و این موضوع، شأن سیاسی واحدی را به افراد اِعطا می کند.[۱] از سوی دیگر قانون اساســی جلوه‌های مختلفی از مشــارکت حقوقی، سیاسی و اجتماعی مردم را پیش‌بینی نموده اســت؛ یعنی از نظر حقوقی حکومت جمهوری اسلامی با رأی ملت تأســیس شده است و اداره امور کشــور به اتکای آرای عمومی است و بر همین مبنا حاکمیت الهی به مردم منتقل شــده است و قانون اساسی، حاکمیت مردم را برگزیده است[۲] و به همین دلیل است که اعتبار قانون اساسی بر اساس واضع آن مورد سنجش قرار می‌گیرد.[۳] بدیهی اســت مردم نمی‌توانند قدرتی را تفویض کنند که در تعارض با حقوق بنیادین انســان است و حکومت هم نمی‌تواند قدرت ناشی از نمایندگی را به نحوی اِعمال کند که مفهوم آزادی را از درون تهی نماید.[۴]

با توجه به این که قانون اساســی دموکراتیک، قانونی مبتنی بر ســنّت نیست بلکه هدف آن، این اســت که رویه های طولانی مدت و مســتقر در جامعه را مورد بررسی انتقادی قرار دهد[۵] بنابراین اصل بر این اســت که در یک قانون اساســی دموکراتیک، برتری ارادهٔ سیاســی مردم مورد توجه قرار گیرد.[۶] در یک قانون اساسی دموکراتیک،

---

۱. راولز، جان(۱۳۸۹)، قانون ملل، ترجمهٔ مرتضی بحرانی و محمّد فرجیان، نشر پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ص ۲۲۴.

۲. کاتوزیان، ناصر، مقاله «اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی»، نشریه حقوق اساسی، شمارهٔ ۳، ۱۳۸۳، ص ۳۰۷.

۳. قاضی شریعت پناهی، سید ابوالفضل، بایسته های حقوق اساسی، نشر دادگستر، چاپ دوم،۱۳۷۵، ص ۱۷۵.

۴. آقایی، کامران(۱۳۹۱)، سنجش عقل تفسیری، مجلهٔ تحقیقات حقوقی، ش ۵۸، دانشگاه شهید بهشتی، ص ۴۹۶.

5. Sunstein, C.R.(2001), Designing Democracy: What Constitutions Do, Oxford University Press, P.240.

6. Mohallem, M.F.(2011), Immutable Clauses & Judicial Review in India, Brazil & South Africa: Expanding-Constitutional- Court`s Authority, Routledge Press, P.768.

اصل حاکمیت مطلق مردم بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش به این مفهوم است که فرمانروایان صرفاً نمایندگانی موقت و منتخب از سوی مردم می باشند تا در راستای منافع عمومی فعالیت نمایند و این نمایندگی تا زمانی ادامه خواهد داشت که حاکمان در چهارچوب خواســـت عمومی و منافع مردم حرکت نمایند. در این فرض، حاکمان هیچ جایگاهی غیر از نمایندگی مردم نداشته و قدرت آنان صرفاً قدرت بر آمده از مردم است، بنابراین هیچ معیاری غیر از رضایت مردم نمی‌تواند عملکرد کارگزاران را موجه جلوه دهد.[1]

ویژگی های یک قانون اساســـی مبتنی بر آرای مردم در مجلس مؤسســـان قانون اساســـی ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ در اصل اول قانون اساسی تأکید شده اســـت که نظام جمهوری اسلامی ایران منحصراً با آرای مردم ایجاد شده است و بدین جهت مردم در جایـــگاه خالق و مجموعه نظام جمهوری اســـلامی به عنوان مخلوق تلقی شـــده اســـت. بنابراین هیچ رابطه دیگری غیر از خالق و مخلوقی میان مردم و نظام جمهوری اســـلامی ایران متصور نیســـت. مطابق اصل اول، تمامی مظاهر قدرت سیاســـی به عنوان محصول اراده سیاسی مردم تلقی شده است و به همین دلیل هیچ قدرتـــی بدون مراجعه به آرای مردم نمی‌تواند ظهـــور یابد. وجود این رابطه مؤید این اســـت که مخلوق همواره باید از خالق خود تبعیت کند و در غیر این صورت، اراده و قدرت مردم در ایجاد نظام سیاسی صرفاً در یک فرآیند شکلی متوقف خواهد شد. در این فرض، قدرت سیاسی مشروع منحصراً از طریق اراده سیاسی و رضایت مردم تولید می‌شود و در نتیجه، مجموعه نهادهای تأسیس شده -مخلوق- نمی‌توانند هیچ مانع یا محدودیتی برای خالق خود ایجاد کنند.

۶- مشارکت فعّال تمامی‌گروه‌های اجتماعی؛ تضمین حق تعیین سرنوشت

اصل بر این اســـت که در یک نظام نمایندگی، قدرت سیاسی از مجرای نمایندگی شـــکل می‌گیرد تا منافع مورد نظر شـــهروندان تأمین شـــود.[2] به عبارت دیگر مردم،

1. Rein Mullerson , International law , rights &politics , London , lse,routledge, 1994 , p, 63

2. Moncrieffe, J.M.(2010), Accountability: Ideals, Constraints, Routledge Press, P.26.

نمایندگان را نه به خاطر تخصصی که ممکن اســـت داشته باشند بلکه برای اعتمادی که برای انجام وظایفشان به آنها دارند، انتخاب می‌کنند.[۳]

در مقدمه قانون اساسی ایران تأکید شده است: «حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گری فردی یا گروهی نیست و قانون اساسی تضمین گر نفی هر گونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می باشد و در خط گسستن از سیستم استبدادی و سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می کند.» قدر متیقن این است که سپردن حق تعیین سرنوشت به مردم، منحصر در انتخابات نیست بلکه حوزه های فردی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاســـی را نیز در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، مردم باید قادر باشند بر تمامی بخش های زندگی خود حاکم باشند به نحوی که مانعی در اِعمال این حق وجود نداشـــته باشـــد. حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش به این معنا است که مردم حق دارند آن گونه که مایلند، حوزه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را مدیریت کنند. وقتی سخن از مدیریت به میان می آید ضرورت دارد این نکته مورد توجه قرار گیرد که حق تعیین سرنوشت باید از فرآیند شـــکلی گذر کند و مردم به طور مؤثر و ابتکاری در حوزه های مختلف زندگی خود، نقش آفرین باشند و این مهم وقتی دست یافتنی است که جایگاه خود را به عنوان سازندگان قدرت سیاسی به درستی درک کرده باشند.

بدیهی است حق تعیین سرنوشت موضوعی نیست که صرفاً در چهارچوب یک نظام نمایندگی محقق شـــود، بلکه حضور فعّال و مشـــارکت مردم در عرصه های مختلف زندگی می‌تواند به مفهوم حق تعیین سرنوشـــت غنا بخشـــد. در همین راستا قانون اساسی ایران در مقدمه خود تأکید کرده است که ملت ایران به دنبال ایجاد نظام نوینی بوده است تا این حق را که قبلاً به طور عینی و ملموس وجود نداشته است، احیا کند. بر همین اساس، قانون اساسی مهم ترین مانع در تحقق حق تعیین سرنوشت مردم را وجود استبداد در حوزه های فکری، اجتماعی و انحصار اقتصادی معرفی کرده است و مشارکت تمامی‌گروه‌های اجتماعی در اداره کشور را به عنوان تضمین حقوق اساسی ملت قلمداد کرده است.

---

۱. بیتهام، دیوید و بویل، کوین، دموکراسی چیست، ترجمه شهرام نقش تبریزی، ۱۳۸۴، ققنوس، ص۹۹.

قانون اساسی ایران با دریافت صحیح از سنّت استبدادی مستقر در نظام‌های پیشین، بر سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تأکید کرده است: «قانون اساسی زمینه مشارکت مردم در تمام مراحل تصمیم گیری های سیاسی و سرنوشت ساز برای همه افراد اجتماع را فراهم می سازد تا هر فردی خود، دست اندرکار و مسئول رشد و ارتقاء خود گردد.»

۷- نتیجه گیری

عینیت یافتن حقوق اساسی در هر جامعه‌ای مستلزم وجود مقدمات و عناصر مهمی مانند «رویکرد مردم به حقوق اساسی به عنوان یک حق طبیعی و مستقل از دولت»، «حقوق اساسی به منزله شرط لازم برای ادامه حیات انسان آزاد»، «حقوق اساسی به عنوان بخش تفکیک‌ناپذیر از شأن و کرامت ذاتی هر انسان»، «وجود فرهنگ دموکراتیک در روابط میان مردم و در ارتباط با حکومت»، «شناسایی حق تعیین سرنوشت برای هر فرد»، «شناسایی اصل عدم حاکمیت احدی بر دیگری»، «شناسایی مردم در جایگاه سازندگان قدرت سیاسی مشروع»، «تدوین قانون اساسی در یک فرآیند دموکراتیک»، «وجود مبانی، اصول و ساختارهای دموکراتیک در قانون اساسی» و «شناسایی نظام نمایندگی به عنوان تنها ابزار مشروع در اداره تمامی امور کشور» است.

فهرست منابع:

الف) فارسی

۱. آقایی، کامران (۱۳۹۱)، سنجش عقل تفسیری، مجلهٔ تحقیقات حقوقی، ش ۵۸، دانشگاه شهید بهشتی.
۲. اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۰ دسامبر۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، جامعه شناسی سیاسی، نشر نی، چاپ دهم.
۴. بیتهام، دیوید و بویل، کوین (۱۳۸۴)، دموکراسی چیست، ترجمه شهرام نقش تبریزی، ققنوس.
۵. راولز، جان (۱۳۸۹)، قانون ملل، ترجمهٔ مرتضی بحرانی و محمّد فرجیان، نشر پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی .
۶. روسو، ژان ژاک (۱۳۸۹)، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان، نشر آگاه، چاپ پنجم.
۷. قاضی شریعت پناهی، سیّد ابوالفضل (۱۳۷۵)، بایسته های حقوق اساسی، نشر دادگستر، چاپ دوم.
۸. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸ و ۱۳۶۸)، مجلس مؤسّسان و بازنگری قانون اساسی.
۹.کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، مقاله «اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی»، نشریه حقوق اساسی، شماره ۳.
۱۰. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد.